



صاحب امتیاز و مسئول  
( حریر چیان )

مدیر و سر دبیر

محسن الحسینی

حریر چیان « ساعی »

عنوان نگارafi

نسیم شمال

قیمت ۸ شاهی

بعد از دو روز یازده شاهی

شماره ۷

# شمال

محل اداره  
خیابان عین الدول  
اداره در طبع و نشر و حک و اصلاح  
کلیه مقالات و لواجیح  
وارده مختار است  
سال شانزدهم  
آب و نمای سالانه طبقه اول ۵۰ ریال  
سایرین ۳۰ ریال  
سالانه خارجه ۵۰ ریال  
قیمت اعلانات  
بافتن اداره است  
پنجشنبه ها منتشر میشود

بیاد اشرف دین سپید ستوده خصال مشام روح معطرکن از نسیم شمال

## شعرای نامی ما

جزء بزرگترین مفاخر ملی  
محسوب میشوند

چندی است که بعضی بیخردان از حقیقت دور که نور دانش در قاب آنان تابیده با یک قلم غرض آلودی در اطراف بزرگترین مفاخر ادبی ملی ما انتقاداتی که شایسته مقام رفیع آنان نمیشاند نوشته هائی انتشار میدهند و نام پاک آنان را که امروز در دنیا با احترام متذکر است به زشتی آورده میسازند

جریده نسیم شمال که سالیان دراز در این مرز و بوم مراسم جز ترویج ادبیات باسان جامعه و پیشرفت علم و دانش با بیاناتی ساده نظاماً و ثراً که در خور افهام عامه بوده باشد نبوده و نخواهد بود خود را موظف میدانند که حتی القدر ارزش ادبیات ایران را اینو باوگان این کشور گوشتزد نموده و جوانان منورالفکر ایران را به بیانات بوج و مفرضانه بعضی از مفرضین آگاهانده و تشویق آنان را در ترویج ادبیات که باعث افتخار ایران و ایرانی در دنیای متمدن کنونی است فراهم نماید (نسیم شمال)

راجع به ارزش ادبیات ایران و شهرت

## آن در جهان

شده مشهور در تمام جهان  
ادبیات کشور ایران  
مایه افتخار ایرانی  
ادبیات باشد از دانی

## ترویج اسلام

مطابق مندرجات جراید هندوستان از طرف اعلیحضرت عثمان علیشاه نظام دکن در هر سال دو بیست هزار تومان تعیین شده که بمقتضی اسلامی داده شود که بخارجه تبلیغ دیانت اسلام را بنمایند اینست که از پول تعیین شده نظام دکن مبلغین زیادی در اروپا مشغول تبلیغ دیانت اسلام هستند و مبلغ دو بیست هزار تومان بلکه زیادتر هم برای مصارف خیریه تعیین شده است و از قراریکه یکی از جراید هندوستان مینویسد در این اواخر یعنی قبل از ماه محرم که مجالس جشن و عروسی دختر اعلیحضرت نظام دکن بوده یالغ بر دو گروه در شب عروسی در راه خدا بساکین و فقرا اتفاق شده است

البته اسلام همه وقت باید در زیر لوای پادشاهان عظیم الشان خود ترویج شود چنانچه امروز عظمت اسلام و اسلامیان ایران در زیر لوای اعلیحضرت قدر قدرت رضا شاه بهلوی ارواحفاده رونقی بسزا گرفته و عموم مسلمین در بر تو عزم و اراده آهنین آن یگانه نایبه عصر در مهد آسایش و امنیت هستند

سرزمین ادب مر ایران است  
جایگاه سخن سرایان است

که بدایها کند اروپا فخر  
نه فقط ما کنیم زانها فخر  
فخر ما بس به مثنوی باشد  
کز بیانات مولوی باشد  
آن مهین عارف حقیقت گو  
وان مهین مرد پاک دامن و خو

## کانون خنده

جلد ششم کانون خنده که دارای مطالبی شیرین و اشعار نمکین بوده در هفته قبل منتشر گردید در آن تقریظی بر شانزدهمین سال نسیم شمال از طرف مدیر محترم آن آقای میرزا حسین خان مجرد نوشته شده بود ما با یکدیگر تشکر از دوست عزیز خود آقای مجرد امتنان خود را تقدیم داشته و قارئین محترم خود را بقرائت این مجله شیرین که نمونه از هزارها اشعار شیرین آن همه هفته در نسیم شمال درج میگردد دعوت مینمائیم و امیدوار هستیم که در سایه سعی آقای مجرد و خواست خدا روز بروز رونق آن افزوده گردد

### نسیم شمال

خسرو ملك حكمت و عرفان  
سالک راه و صاحب ایه-ان

آری آری که خوریتابد فاش  
نه هراسد ز طغنه خفشاش

همچنین حافظ سخن پرداز

شاعر آسمانی شیراز

حافظ سوره های قرآنی

عارف نکته های عرفانی

آنکه بدعارف از حقیقت عشق  
آنکه بد سالک طریقت عشق

عاشق بی قرار شوریده

که چه وی هیچ دیده نادیده

آنکه کردیده است بادل یاک  
همنشین با جماعت افلاک

همچنین سعدی آن حکیم بزرگ

وان مهین عارف و ادیب سترک

بگلستان هراکه را نظر است

ز مفا مات شیخ با خیر است

آنکه بکشاد لب ز بیخردی  
با جهانی زخوی دیو و دری

پی تمقید شیخ شیرازی

بادم شیر میکند بازی

این بزرگان و این سخن گویان

همه دارند عمر جاویدان

ظاهر را گرچه رخت بر بستند  
از جهان باز بیش ما هستند

رخت هر چند زین جهان بردند

کوی سبقت از این میان بردند

چه تعجب کنی که نیست عجب  
ز رقیبان علم و فضل و ادب

که بزشتی کنند زیشان یاد

چونکه بدسیرتند و زشت نهاد

## اعلان

نظر بدستور ماده ۹ قانون ثبت املاک و املاک باستحضار عموم میرساند که املاک و باغات و قنوت و اراضی بیاض و آسیاهای واقع در قطعه ۴ ناحیه ۲ زنجان محدود بحدود ذیل ( شرقا از بل اسمالدوله که شروع میشود در امتداد کوچه باغات معروف بجاده انگوران که بطرف شهر امتداد پیدا کرده تا منتهی میشود بمحل اتصال باغات بخانه های شهری شمالا - از انتهای حد شرقی در امتداد ضلع شمالی باغات و اراضی بیاض که در هر جا متصل بخانه های شهری است ) توضیح آنکه باغات و املاکیکه در موقع ثبت عمومی قطعه ( ۱ ) ناحیه دو شهر در ردیف خانه های شهری برای آنها نمره منظور و داخل ثبت عمومی قطعه مزبوره شده از محیط قطعه مورد ثبت عمومی خارج میباشد ) تا منتهی میشود بجاده شوسه دولتی معروف بجاده تبریز بطهران و از آنجا در امتداد جاده مزبوره که اراضی سمت جنوبی آن در هرجا داخل این قطعه میباشد تا منتهی شود بدره قزو یارلقان که دره مزبوره حد فاصل بین اراضی شهری و اراضی قریه کوشکن است - غربا - از انتهای حد شمالی در امتداد ره مزبور و امتداد خطوط سرحدی اراضی شهری بمحل اتصال آنها با اراضی قریه کوشکن تا منتهی میشود برود خانه زنجانزود جنوبا - از انتهای حد غربی در امتداد رودخانه زنجانزود که املاک و اراضی سمت شمالی آن در هرجا داخل این قطعه میباشد تا منتهی شود به بل اسمالدوله که ضلع جنوبی قریه قطعه ۳ و ابتدای حد شرقی است ) برای ثبت عمومی در نظر گرفته شده و اداره ثبت زنجان از تاریخ اول مرداد ماه ۱۳۱۴ شروع به تعیین نمره و توزیع اظهار نامه خواهد نمود البته آقایان مالکین محترم دراعاده اظهارنامهها با اداره ثبت زنجان تسریع و از مشمول شدن بجزایمه قانونی احتراز خواهند نمود .

نمونه اعلان ۹۹۳۶ نمره اعلان ۵۰۰

مدیر کل ثبت کشوری عبداللّه مستوفی

ای بزرگان خفته در دل خاک

ای حکیمان صاحب ادواک

گر عدو از شما کند تنقید

شاد باشید و هیچ غم نخورید

که شهنشاه بهای امروز

با دل شاد و طالع پیروز

کاخ علم و ادب شود آباد

دل اهل ادب از او عده شاد

بکند حفظ نام نا میثان

محو سازد عدوی کا میثان

خوشدل

## در جواب زن خوب است

عصمت خانم

یکاله خانم یا کیزه طینت  
بعصمت شهره و دارای عصمت  
خداوندت بدین افکار سرشار  
بهر جایی ترا باشد نگهدار  
چو اندر محفل دانش ادیبی  
بچشم مردم دانش (حبیبی)  
ز زن بد گویم ار مفرض نیاشم  
الهی بنده بد فهمیده باشم  
اگرچه این چنین بحث اجتماعی است  
ولیکن باعث اوقات (ساعی است)

مدیر محترم ساعی میادا  
کمی آزرده خواطر گرددازما  
چو او نوراست و من یک درویش  
جز این نامه دلیل نیست در دست  
و گر نه آدمی بر چانه هستم  
بحق گوئی بسی دیوانه هستم

\*\*\*

نویسی مینویسم اجتماعی  
کدر گر زو نگردد روح ساعی  
به من گویند یارانم که هالو  
تو تکذیب از زنان دهر کم گو  
مگو از زن که زن حورجنان است  
مگو از زن که زن روح روان است  
مگو از زن که زن در زندگانی  
نیاشد - ، نیست روح شادمانی  
مگو دیگر ز زنهای جهان بد  
که ز تو محترم دانسته احمد ص

خدا اورالطیف ایجاد کرده است  
بحسن و دلبری آزاد کرده است  
بصورت دلربا و شوخ و طناز  
تو هم چندی بدان صورت به پرداز

گر بزی در جهان از زن تو تا چند  
که زنها باعث تولید مثلند  
نبودی گر که زن آدم نبودی  
کنون آدم در این عالم نبودی

تمام آدم و عالم ازو شد  
که زن شد ریشه مردش رک و وشد  
به من وارد شود هر کس زهر در  
ز حرف زن کند گوش مرا کر

هر آن کس را که من پنداشتم مرد  
چو وارد گشت تعریف از زنان کرد  
نبودی گر هوای نفس بر سر  
بدی همتای زن مفهوم شوهر

نخواهم من بخود در آتش گردم  
در این گونه سخنها فاش کردم  
اگر خواهم سخن را پرورانم

فرس در عرصه معنی دو انم

توانم - لیک جای آن سخن نیست  
چو نه ازده بود یک بیست از بیست  
چه میفرسم سخن رانم شناسند  
سخنندان سخن داتم شناسند  
چومن قابل نیم در نظم و اشعار  
همان بهتر که باشد پرده بر کار  
غرض تا من بخوردی ساده بودم  
در این میدان کنار از جاده بودم

بسان غنچه بودم یا ک رخسار  
کلی بودم ولی آسوده از خار  
مزا دست محبت بود بر سر  
بس از گهواره در دامان مادر

جهانی شاد و خرم داشتم من  
دلی آسوده از غم داشتم من  
بسال هیچچند تا یا نهادم  
بفکر زن گرفتن او فتادم

من دلداده دلداری گرفتم  
زن یا کیزه رخساری گرفتم  
گرفتم زن برای زندگانی  
ولی افسوس شد مرگ نهانی

چو زن در منزلم بگرفت ماوا  
بسالی ناگهانی شد هویدا  
همان شب کز درم آن زن در آمد  
تو گوئی عمر عیش من سر آمد

هر آنچه دیدم آن شب زین زن بد  
مسلمان نشنود کافر نمیند  
چو آن خانم پسند مادرم بود  
ز اول تا به آخر شوهرم بود

چنان آن زن مرا در تابوت بگرد  
نیامد سال او من را ادب کرد  
شدم در خورد سالی سال خورده  
گل رخسارم از قم شد سدره

در ایام شباب نو جوانی  
گل برک نهالم شد خزانی  
چو یاد بیست - هشتم - پیر گشتم  
همان یک دفعه از زن سیر گشتم

تو پنداری که من بیهوده رأیم  
یود بیهوده این بانک هرایم  
اگر خواهم که بند و بست گویم  
بیاید تا که عمرم هست گویم

چه روح کار و کوشش در تنم هست  
طناب معرفت در گردنم هست  
کنار ابرو گزیدم اختیاری  
گرفته ام قرار اندر کناری

ز ما در دل گرفتم هم ز خواهر  
گرفتم جان خود را تنگ در بر  
خلاصه از زن آن سان گشته ام سیر  
که شرح آن نمیکنجد به تحریر

از آن بدسیرتان کردم کناره  
بامیدی کتم عمر د و باره  
بقیه در صفحه ۷

## چقدر خوب است

که شوهران با زنان خویش محبت و  
تفاهت داشته و زنان هم با شوهران  
زن بردن ما تا کی بدین وضع و سیاق است  
باین زن و شو تا ابدالدهر نفاق است  
سردند ز یکدیگر و منجر بطلاق است  
هر محضر شرعی بروی حرف فراق است  
خوشبختی هر ملت و هر قوم نفاق است  
بد بختی هر طایفه بالعکس نفاق است  
زن در بر اغیار کند شگوه ز شوهر  
گوید که بود شوهر من بد یزولاغر  
شوهر بتمایب کله نزد ننه قنبر  
گوید زن من خوک صفت کنده و جاق است  
خوشبختی هر ملت و هر قوم تفاهت است  
بد بختی هر طایفه بالعکس نفاق است  
هر خانه روی همه و غلغله بر پاست  
بین زن و شو داد و دالم شکره و غوغا است  
این داد و فغان در اثر خواهش بیجاست  
حرف خوششان کوفت و بلا درد حناق است  
خوشبختی هر ملت هر قوم تفاهت است  
بدبختی هر طایفه بالعکس نفاق است  
مرد از زنت ایراد بگیرد همه جور  
گوید که چرا این همه بی فهم و شعوری  
گاهی سر تلخی غذا گه سر شوری  
گوید که چرا ترضی این آتش سماق است  
خوشبختی هر ملت و هر قوم تفاهت است  
بد بختی هر طایفه بالعکس نفاق است  
گوید که غذایم بگرفته است بوی دود  
از بخت تو بگدم نشدم راضی و خوشنود  
رو طبخ غذا یاد بگیر از ننه محمود  
شو گویدش ای زن چقدر زشت و کریمی  
بسیار به دبو سر حمام شبیهی  
زن گویدش ای مرد تو نادان سفیهی  
زان پس گنگ و توسری چوب و چماق است  
خوشبختی هر ملت هر قوم تفاهت است  
بد بختی هر طایفه بالعکس نفاق است  
گوید که چرا رفتی تو در پیش ضعیفه  
ایراد بگیرد که چرا خانه کتیفه  
در کنج حیاط است چرا لنگ و قدیفه  
آفتاب و جاروب ز چه توی اطاق است  
خوشبختی هر ملت و هر قوم تفاهت است  
بد بختی هر طایفه بالعکس نفاق است  
زن گویدش ای شوهر یول دوست مزخرف  
شو گویدش آرام به دود خون جگر کف  
هیزم مکن از بهر خدا اینهمه مصرف

## بوصالت نرسیدم

دیدی که زهجر و غمت ای یار چه دیدم  
بس طمنه که از فرقه اغیار شنیدم  
من را بجز از لعل لب نیست امید  
جز لعل و گهر نیست دگر قصد خربدم  
ایروی کمان تو کمند دل من شد  
وین سخت کمان ساخت دگر قطع امیدم  
از نرگس فغان تو بس فتنه که برخاست  
زان فتنه تکه کن که بتن جامه دریدم  
دانم که برم حاصل بیهوده از این رنج  
هر چند دو بدم بوصالت نرسیدم  
گویم که کشم دست ولی دل نگذارد  
ترسم که کند دل زغم عشق شهیدم  
من عاشقم و نیست نصیبم بجز از غم  
غم حاصل عاشق شده منم درویدم  
مفلس شده ام از آن رو بر معشوق  
از هستی خود دست تمنای کشیدم  
یلالله امین میان نیاورانی

دود اینهمه از بهر چه بر یا ز اجاق است  
خوشبختی هر ملت و هر قوم تفاهت است  
بد بختی هر طایفه بالعکس نفاق است  
همسایه ما داشت زنی تنبل و بد خو  
بشکست چنقاری سر کار خونه با او  
زن برد و اطاعت نماید دگر از شو  
این جنک و جدل در اثر شرط چنق است  
خوشبختی هر ملت و هر قوم تفاهت است  
بد بختی هر طایفه بالعکس نفاق است  
بعضی جهت مال عیالی بسا تند  
یک چند صباحی خوش و سوری بچراغند  
چون گشت گدا زهر فرا قش بچشانند  
زن را خبری نیست که شو دزدو قاچاقست  
خوشبختی هر ملت هر قوم تفاهت است  
بدبختی هر طایفه بالعکس نفاق است  
کردد غم و رنج از دلشان یکسره زایل  
حظ گردشان هر نفس از زندگی حاصل  
کردند زن و شوهر اگر مشفق بکند  
این فایده از محکمی عهد و تان است  
خوش بختی هر ملت هر قوم تفاهت است  
بد بختی هر طایفه بالعکس نفاق است  
هر مرد و زنی بند بگیرد زدل و جان  
ز اشعار (مجرد) که شده شهر بطهران  
صفتش بگرفته است خراسان و صفهان  
مشهور بکرمانشه و شیراز و عراق است  
حسین مجرد مصنف کانون خنده

## کدام احمق ترند

و در سه سال قبل مکتبی در کنج بازار کفش دوزها داشتم این مکتب دارای دودرب بودیکدرب ورود جهت شاگردان که بمکتب داخل میشدند و در عقب دکان هم درب کوچکی که جنب مکتب واقع شده و این خانه متعلق بخود من بود باز میشد در آن موقع از بس بچه ها را چوب میزدیم و اذیت میکردم که به کلبی به تنگ آمده بمردم راضی بود بچه ها را در منزل خودشان کرد آورده با هم مشورت کردند شاید کاری بکنند که چند روزی شر مرا از سر خودتان دفع و فارغ بمال بسر بردند روز جمعه شد من بر عادت همیشه بس از تجدد و صرف جای بمکتب آمده و در جای خود قرار گرفتم یک ربع ساعت گذشت ناگهان علی همان بچه رذل فضول که بمصر شاگرد ها بود آمده سلام کرد پس از سلام گفت آقا میرزا خدا بد ندهد من در جواب گفتم بد زبینی بمر شوی حقیقت تو بچه حقی شناسی هستی علی با اشاره اظهار تشکر نموده بجای خود نشست دو دقیقه پس از آن احمد آمد آنهم پس از سلام گفت جناب آقا خدا بد نده چرا این قدر زرد شده اید من از خود مشکوک شدم قدری سست گردیده و یکدست خود را ستون قرار داده و روی جمه که در مقابل بود تکیه داده و آن را هم بهمان جواب اولی قانع کردم احمد هم بجای خود نشست قدری پس از آن قلی آمده او هم پس از مراسم سلام اظهار کرد آقا میرزا خدا بد نده آخ به بین چقدر نحیف شده پس از آن من مدلل شد که مریض شده ام بنا بر این هردوست را به پشت سر گذاشته بدیوار عقب تکیه دادم بالاخره یست شاگردیکه داشتم همگی پس از سلام چیزی گفته یکی میگفت استخوانهای صورتتان بیرون آمده در مقابل هر یک از اظهارات ایشان من قدری خود را سست تر نموده تا اینکه مجبور شدم دراز بکشم علی بلند شده گفت آقا میرزا خوب نیست که در اینجا بخوابید زیرا که هیاهوی شاگردان بیشتر سر شما را بدرد آورده بر مرض شما می افزاید منم تصدیق کرده سمس علی مرا بغل نموده بخانه آورد و فوراً به عیال من امر نموده رختخوابی از برای من گسترده و مرا در رختخواب خوابانید و میلم قنقن کرده بود که کسی با من حرف نزنند و خودش بعقب دکتر رفته بود پس از آنکه علی رفت من بنای آه و ناله را گذاشته زخم گفتم من خیلی گرسنه هستم اگر خوراک داری بیاور عیالم گمت آخر تو مریضی بقیه دارد

## شرکت سهامی مخلصین دبیرستان تجارت

بدون شك و تردید بهترین کارها کار آزاد است ترقی و تعالی و سعادت و کامیابی انسان در شغل مستقل است چه کار آزاد و شغل مستقل باعث نمو قوای روحی و جسمی شده و حسن اعتماد بنفس و اطمینان زندگی و استقلال اراده را در وجود انسان ایجاد می نماید .

مزیت تعلیم و تربیت آنکلو سا نسون بر سایر ملل از روی همین اصل است که پروگرام مدارس آنان حسن اعتماد بنفس و استقلال شخص را در جوانان قوی کرده آن ها را برای جنگ زندگی آماده می نماید .

اگر جوانان مملکت ما هم طوری تربیت شوند که بعد از اتمام تحصیلات خود در پیرامون مزدوری و استخدام دولتی نگشند و در شغل آزاد و مستقل روند جای بسی خوشوقتی و نهایت سعادت خواهد بود

\*\*\*

چند روز قبل از خیابان شاه آباد ( شاه ) عبور می کردم تا بلوی بزرگ یکی از مغازه ها که در روی آن عبارت و شرکت سهامی مخلصین تجارت نوشته شده بود نظر دقتم را جلب کرده حسن کنجکاوی مرا وادار کرد که داخل آن مغازه شوم .

قبل از همه چهر طرز چندین اجناس در پشت وترین ها و چهر بودن آنها و سایر مزایای دیگر این مؤسسه باوجود اینکه نوزاد و هنوز در مراحل اولیه تاسیس و افتتاح است نظرها بریننده را بخود جلب نموده و گواه صادقی از حسن سلیقه و جدیت مدیران شرکت که جوانان محصل اید می باشند چند نفر از محصلین که هیئت مدیره شرکت و عهده دار فروش اجناس مغازه بودند با ادب و احترام از واردین استقبال کرده شایوهائی را که جدیداً از ایتالیا وارد نموده بودند بمشتریان عرضه میداشتند این مؤسسه همانطور که اسم آن حاکی است بشرکت سهامی است که بر اثر سعی اولیاء دبیرستان تجارت از محصلین آن دبیرستان تشکیل یافته تا اینکه محصلین در جریان تحصیل خود آشنا بامور تجاری و اقتصادی شوند

باید اعتراف کرد که برای توسعه و رونق تجارت و افزودن صادرات مملکت از همه چیز بالاتر تجارت تحصیل کرده و با اطلاع نیازمندانست و اگر چنین تجاری تربیت شوند بقینا بازار تجارت ایران بحد اعلا ترقی خواهد رسید .

### الباقی

اگر بوصف خود ای گلزار مشتاقی  
 صریح گویت اکنون خدای اخلاقی  
 به طاق جفت کمان ابروان شهر قسم  
 که بی گمان ز کمان دوا بروان طافی  
 بکاه مهر و محبت بکانه دهری  
 بوقت جور نودل سخت تر ز آفاقی  
 زدند با همه تفریق جمع خوبانرا  
 تمام شامل صفرند و نوبک الباقی  
 زنا موافقت روز گاز باکم نیست  
 اگر که بار موافق مرا شود ساقی  
 ز دست دوست خورم زهر با محبت دوست  
 چو نیست به ز محبت بدهر تر باقی  
 خوشا بهالم معشوق و عاشقی هالو  
 که سخت عهد شوند و درست میثاقی  
 ( هالو )

### انگلیسی

#### LEARN ENGLISHI

سه ماهه تعلیم میشود  
 داوطلبان بدفتر دبیرستان تجارت مراجعه نمایند  
 نمره اعلان ۴۹۸ خادمان معارف مترجم همدانی

### خیاطخانه گرجی خان

گنج در ویرانه است  
 خیاطخانه گرجیخان در بازار پانوار لباسهای شما را  
 یا نازلترین قیمت بهر فرم که بخواهید در مدت مختصری  
 حاضر می نماید البته بایک مرتبه مراجعه قول ما را تصدیق  
 خواهید فرمود  
 نمره اعلان ۴۹

### چند نفر دیپلمه

از لحاظ خدمت بمحصلین حاضر شده اند  
 که با شرایط بسیار سهلی قسمتهای طبیعیات ریاضیات  
 السنه خارجی (فرانسه انگلیسی) فارسی - دفتر داری  
 را تدریس محصلین محترم راست که از موافق  
 استفاده نمایند .  
 داوطلبان میتوانند در روز از ساعت بعد از ظهر  
 الی ساعت ۷ به دفتر اداره نسیم شمال مراجعه  
 فرمایند  
 نمره اعلان ۴۹۷

### کلاس درس امیدیان

کلاس درس امیدیان برای محصلین محصلات  
 همه اوقات هم روز و هم شب مفتوح است  
 ( آدرس جنب سینما تمدن ) نمره اعلان ۴۹۶

خوشبختانه مدرسه تجارت چنین تجاری تربیت  
 نموده و علاوه محاسبین مبرز و با اطلاع برای  
 بانکها و مؤسسات اقتصادی و تجاری آماده نماید  
 امروزه در معالک متمدنه دنیا مدارس تجاری بسیار  
 وجود دارد که علاوه بر درس تجاری کار آگاه می شوند  
 و نمایندگان تجاری از آن بیرون می آیند .

در چنین مدارس برای اینکه محصلین عملاً با اصول  
 تجاری و اقتصادی آشنا شوند یکمده مؤسسات مخصوصی  
 برای محصلین تربیب داده و باینوسیله آن ها را  
 آزهوه و با تجربه اربابورند چه وقتی که عام و عمل  
 باهم توام شود نتایج مفید بیشتری خواهد داشت .  
 شرکت سهامی محصلین تجارت که مدتها بود فکر  
 تاسیس آن در دماغ اولیاء و محصلین دبیرستان  
 تجارت بود و اینک تشکیل و عملی شده است نمونه  
 از همین قسم تاسیسات است .

بخاطر دارم آنوقتیکه مدرسه تجارت ضمیمه مدرسه ادب سابق  
 بود نگارنده در کلاسهای سیکل اول آن مشغول تحصیل بودم  
 اغلب ملاحظه می نمودم که محصلین خیال تاسیس  
 چنین شرکتی در سر داشتند ولی بتشکیل آن  
 موفق نمی شدند ، خوشبختانه در این اوقات که  
 دوره ترقی معارف یوزه و دبیرستان تجارت هم  
 مانند سایر مؤسسات معارفی روپرتقی و تکامل میروند  
 در اثر جدیت و فعالیت آقای باختر رئیس محترم  
 دبیرستان مقصود دیرینه محصلین انجام یافته و سرمایه  
 ۱۰ هزار تومان این شرکت تاسیس گردیده است  
 بطوریکه اطلاع حاصل نمودیم این شرکت دارای  
 شعبات زیادی خواهد بود و عاجلاً شعبه اول آن که  
 مخصوص فروش لوازم التحریر و شایو است مفتوح  
 شده است

این اقدام صرفنظر از منافع مادی که عابد صاحبان  
 سهام می شود دو فایده عمده دارد اولاً محصلین  
 را عملاً بدروس آشنا نموده ثانیاً آن ها بشغل آزاد  
 رهبری مینماید .

رجاء و اتق است که این شرکت در اثر راهنمایی  
 و مساعدت دبیران محترم دبیرستان تجارت و بیشترکار  
 و فعالیت محصلین یکی از مؤسسات مهم اقتصادی شد  
 و یکشور و همین عزاز خدمت نماید

\*\*\*

در خاتمه باید از زحمات کارکنان دبیرستان تجارت  
 مخصوصاً آقای زاهدی که در پیشرفت امور این شرکت  
 مساعدت و راهنمایی کمالی بمحصلین می نماید تقدردانی  
 و تشکر نمود .

« نسیمی شمال »

تو گر خوردی نیم من سال خورده  
جفای زن مرا از دست برده  
کنون در گوشه گردیده در کد  
ز جمعیت کنار افتاده واحد  
دلیل این است گز زن داد دارم  
ز دست جورشان فریاد دارم  
و زنه من کجا و خانی آباد  
خلیفه در کجا و جسر بنیاد  
خیابانی که جای خلق هشیار  
درختش تخم عرعر آورد بار  
خیابانی که عکس جای دیگر  
شود از بانگ خرکوش فلک کر  
خیابانی بعکس هر خیابان  
بود گاوش فزون تر تا ز انسان  
شده زن باعث از انسان جدایم  
گریزان از بلاء - در بلایم  
کنون این شرحی از حال دل ما است  
چنین اسباب غم بهرم به ما است  
اگر خواهیم که من از زن نویسم  
بباید تا ابد حی من نویسم  
کنون چیزی که یارو یاورم هست  
فقط ذوق سخن گان در سرم هست  
تو عصمت گردود باشد زبانت  
روان تر از روان باشد بیانت  
دلیل آری اگر از آسمانها  
چوسوسن گر براری صد زانها  
نه بنوانی که از گوشم بر آری  
که دارد لطف زنها اعتباری  
بهر زن من نمودم آشنائی  
ندیدم من از او جز بی وفائی  
خلاصه زن بدنیا بد بلائی است  
بلائی بدتر از آن در جهان نیست  
زن خوب ار که باشد من ندیدم  
ازین يك نعمت اکنون ناامیدم  
بود این باعث بد گفتن از زن  
به بخشید ارجسارت سرزد از من  
مکو عصمت که دور از عصمت هستم  
بحق حق قسم عصمت پرستم  
مخورد هالو تو بیش از این ندامت  
سر ماشین و تیغ تو سلامت  
الف - هالو

## وفا داری و عاطفه

داشت یکی مرد زنی خویر و  
زشت عمل گرچه رخ وی بکو  
خواجه رفیقش دل آگاه بود  
مونس او در گه و بیکاره بود

محرم اسرار نهالیش بود  
همدم وهم صحبت جانیش بود  
مشفق محرم ز پس سال چند  
بازن خواجه سر و کاری فکند  
روزی خواجه سوی بازار رفت  
کاری در پیش ویی کار رفت  
محرم اسرار رفیق شرفی  
خانه چو دانست تھی از رفیق  
عشقش جنید و بی آرام شد  
کام طلب سوی دل آرام شد  
خانه ز اغیار تھی یار رام  
هر دو نشستند بهم شاد کام  
داشت سگی خواجه چو غرنده میر  
شیرکش و چابک و نخجیر گیر  
سک چوقوی یسجه تر از شیر بود  
دایم بر بسته به زنجیر بود  
با کس جز خواجه نگر دیده رام  
چون خورشش دادهمی صبح و شام  
خواجه ببازار چو بنهاد رو  
بستن سک گشت فراموش او  
سک چو بد آن دلبر و دل داده دید  
شیر صفت نهره زدل بر کشید  
بود چو نا بسته بسان پلنگ  
جست و یزد نهره و بگشاد چنگ  
چون شکم مرد بدندان درید  
حمله بزنی کرد و بخونش کشید  
عاشق و معشوق دریده شکم  
خواجه ز ره آمده سوی حرم  
دید بخون غرقه تن آن در یار  
دست در آغوش هم و بی آزار  
سک به بی خواجه همی سود سر  
یعنی بر محرم خائن نگر  
من سک بی قیمت و او آدمی  
آدمی اما ز سک او را کمی  
آدم بی عاطفه از سک کم است  
سک که وفا دار به از آدم است  
ای که تراداده خداعقل و هوش  
یند (شبابست) بر اودار گوش  
از بشر آن کس که خطا کارنوست  
کم ز سکش دان که سزاوارنوست  
زن که بد افعال شد اهریمن است  
مرد که بی عاطفه کم از زن است  
مرد اگر راه شناس و غیور  
گوزسرایای زنان باش عور  
مرد اگرش دیده نا پاک نیست  
زن اگر از برده برون پاک نیست  
آنتیچه زما عیب شماری رواست  
عیب زنان نیز ز رفتار ماست  
مرد که شهوانی و جو بای کام  
کم ز زنتش بشمر تم الکلام



## گفتگو



۱ - راستی رفقا شنیده اید که نازکیها یکی پیدا شده که بمغایین ما حافظ سعدی نظامی مرزگیهای بیجا میکند

۲ - بله آقا این قبیل اشخاصند که جامعه نام آنها را ابدالهر بزشتی ذکر خواهد نمود بمقیده من اینکوبه مزخرف گوئیها فقط از برای کسب شهرت است چه خوش گفته اند شب پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد

۳ - صحیح عجب شهرت غاطی ۱۹ خوب عیب نداده به برادر حاتم اقتدا کرده است

ظرفیترین و قشنگترین شاهنامه دردنیا که تا بحال سابقه نداشته است شاهنامه ایران باستان است جلد اول و دوم آن با جلدی بسیار عالی موجود است ۳۷ ریال وصال اول و دوم نامه ایران باستان هر دو سال تمام دوره ۵۰ ریال بفروش میرسد خیابان چراغ برق مقارنه انتشاری نمره اعلان ۵۰۱

## شیر بلال و شور بلال

دوش بدیم مشدی اکبر با هزاران قبل وقال دریس منقل نشسته با دوصد جاه و جلال کبسه در نزد خود بنهاده بودی پر ذغال از نظر قربانی بر سینه فکندستی است مدال هر زمان فریاد بنودی که ای یول هلال شیر بلال و شور بلال

بر دم دستش نهاده کاسه پر از نمک آب رامیربخت بر جوف تقارش کم کم می نمودی یاقر یا یهن بر اصغر نمک پر نموده او صدایش از سما را تا سمک آن دو تن با هم بداندندی صدا را اتصال شیر بلال و شور بلال

موقع عصری گذرم او افتاد از پا منار هر طرف کردم نظر بدیم بهر گوشه کنار آمده از جانب دولاب ذرت بار بار صاحبش بهر متاع خود کند داد و هواز مشتری خواهم که باشد چیز فهم و باکمال شیر بلال و شور بلال

ساعت ده رفته بودم بهر گردش لاله زار نو جوانی را بدیم لاغر و زرد و ترار

ذرت بو داده در سینی نهاده صد هزار میکند فریاد و شیون در کنار رهگذران جیم گردیدند در دوش گروهی بیجه سال شور بلال و شیر بلال از روی حنلق سوی دولاب گردیدم روان بر سر جا لب بدیم پیر مردی قد کمان می نماید ذرت بسیار در گاله نهان روی خر بنهاده گشته جانب طهران روان تا برد از دستر نجش روزی اهل و عیال شیر بلال و شور بلال

ای پسر بند مرا بنما تو همچو در بکوش در جوانی از برای علم و هم صنعت بکوش ورنه می باید چنان اکبر کنی بانک و خروش ذرت از دولاب آری تارسانی بر فروش یا فروشی گوجه یا توت هرات و سیب کال

شور بلال و شیر بلال از دبستان هر کسی دوری نماید در شبان باید آخر در خیابانها کنند ذرت کباب ای جوان از بند پیران در جوانی سرمتاب آدم بی علم حمالی نماید چون دواب

ای تفکر علم بهتر هست در دنیا زمان شور بلال و شیر بلال تفکری

